

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دوکتور محمد ولی نیستانی

۱۶ جنوری ۲۰۱۶

باز هم «چه باید کرد؟»

پتالوژی حقایق و عواملی که سرنوشت وحدت ملی افغانستان را رقم خواهند زد

این که افغانستان از نگاه سیاسی در کدام جهت روان است و در آینده، مثلاً در سال ۲۰۲۵ میلادی، در چه حالت سیاسی قرار خواهد داشت، سؤال پیچیده ای است که هر چند طرح آن خاطرهای مشوش ما را مشوش تر می سازد، نیاز به تفکر جدی و تحقیق عمیق دارد؛ زیرا اگر این سؤال حیاتی امروز بی جواب باقی بماند و کسی جرأت پرسیدن آن را نداشته باشد، احتمالاً در آینده به حالتی برواهیم خورد که برای ما و نسل های بعدی ما دور از انتظار و حتی مصیبت بار به اثبات خواهد رسید. وانگهی افسوس و پشیمانی سودی به حال ما نخواهد داشت، چنانکه ه امروز آه و افسوس بسی از مردم افغانستان (من جمله نویسنده) در باره از دست رفتن دموکراسی (بدون احزاب؟) سال های شصت میلادی (با وجود همه خلاها و نارسائی های آن) سودی ندارد. در این خصوص، گرچه بسی از قلم به دستان ما خود را جامع الکمالات و دوکتور و پروفیسور و مؤرخ می پندارند، بهتر است اگر یک بار هم که شده، به اندرز نیاکان خود که پروفیسور و دوکتور و عالی متبحر نبودند، ولی در آموختن درسهای زندگی بر ما سبقت داشتند، گوش فرا دهند که می گفتند: «جلو حادثه را قبل از وقوع باید گرفت، ورنه پشیمانی را سودی نیست».

با در نظر داشت اوضاع ناهنجار کنونی و راه تهلکه آمیزی که کشور در پیش دارد، مهمترین سؤالی که امروز در برابر چیز فهمان افغانستان قرار می گیرد این است: آیا افغانستان و مردم آن، علی رغم درزهای عمیق در اندیشه ملی، نابسامانی های مزمن و تراکم یافته داخلی، جو نامساعد زمان، و دسایس دوامدار خارجی قادر خواهند بود سلامت و وحدت ملی^۱ خود را حفظ نمایند و یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا شیرازه وحدت ملی کشور (به معنی کشور واحد- ملت واحد) حفظ خواهد شد و یا (خدای ناخواسته) از بیخ و بن برکنده خواهد شد؟ (نتایج چنین بیخ و بن برکنده شدن را خواننده، خود، می تواند تصور کند).

^۱ اصطلاح وحدت ملی (national unity)، علی رغم رایج بودن آن در ادبیات سیاسی افغانستان، مفهوم انتزاعی است که در علم سیاست تعریف واحد و معیاری ندارد، زیرا توافق همگانی و کامل در باب همه مسائل زندگی در اجتماع، که الزاماً از افراد و گروه های مختلف، با سلیقه های متفاوت، تشکیل شده است، امکان پذیر نیست. مع ذلک، در نوشته حاضر اصطلاح وحدت ملی به مفهوم اتفاق نظر میان شهروندان یک کشور در باب مسائل حیاتی آنکشور مورد استفاده قرار گرفته است. بر سیل مثال، این که باشندگان یک کشور، همه شهروندان آن کشور بوده و از حقوق و امتیازات مساوی برخوردار و موظف به دفاع از آنند، موضوعی است که می تواند معنی وحدت ملی را تداعی و تمثیل نماید.

این نوشته به معرفی مختصر چهار حقیقت یا عاملی می پردازد که، به نظر حقیرانه نویسنده این سطور، سرنوشت پاسخ بدین سؤال مهم و حیاتی را رقم خواهد زد.

به طور مشخص، می توان گفت که حیات سیاسی-اجتماعی مردم افغانستان مشحون از چهار واقعیت اساسی و انکار ناپذیر ذیل است که بدون شک در امر تعیین آینده سیاسی کشور نقش کلیدی را بازی خواهند کرد:

۱. افغانستان شاهراه مهاجرت ها و سرزمین مهاجران است. کلتۀ بشری که امروز به نام پر افتخار «افغان» یاد

می شود از افراد و خانواده هائی تشکیل شده است که خود را بربنای ملحوظات انتیکی، زبانی، دینی، و فرهنگی به اقوام، سنن، و ریشه های بشری مختلف نسبت داده و هر کدام تصور می کنند که گویا از دیگران متمایزند (بعضی از این افراد و خانواده ها حتی قدمی در کجراه جلوتر رفته و داعیه پوچ برتری بر دیگران را نیز به دوش می کشند). این در حالی است که پژوهش های علمی عصر حاضر به طور قطع ثابت کرده اند که تفاوت های انتیکی، زبانی، و عقیدتی اسطوره ها، ساخته ها و مفاهیم تصویری زاده فکر بشر اند که در بستر فرهنگی که انسان ها، خود، خلق می کنند، رشد و نمو کرده و ریشه می گیرند، ورنه از نگاه جنیتیک و خلقت، همه انسانها، صرفنظر از قواره و رنگ و قوم و نژاد و زبان و دین و مذهب، زاده مادر واحدی اند که بربنای یافته های علمی در حدود یک صد و پنجاه هزار سال قبل از امروز در کناره های شرقی بر اعظم افریقا زندگی می کرده است. بشریت امروز (من جمله من و تو و ما همه «فغانها») همه فرزندان این مادرند که از افریقای سیاه به اقطاع نقاط جهان مهاجر شده اند!

۲. اجداد و نیاکان افراد و خانواده هائی که به نام افغان یاد می شوند در طول تاریخ (یا اقلأ در سه صد سال اخیر)

گاهی از طریق زور و اجبار و گاهی بربنای رغبت و اراده آزاد، باهم زیست باهمی اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی داشته و از طریق مهاجرت ها و ازدواج های بین القومی، خون و نطفه و جین های شان باهم عجین شده، و در مواقع تجاوز خارجی با همدیگر همیاری و همدلی کرده و مشترکاً قربانی داده اند. این سابقه تاریخی مشترک موجب شده است تا همه کسانی که در قلمرو افغانستان زندگی می کنند، خود را مالک و جب و جب خاک این سرزمین بدانند و از آن با سر و جان دفاع کنند. به عبارت دیگر، گرچه همه فکر می کنند که در طول هزاره ها از ریشه ها و جاهای دیگری به این سرزمین مهاجر شده اند، ولی امروز این سرزمین را خانه اصلی خود می دانند و اراده یا جای دیگری برای ترک گفتن آن ندارند!

۳. در بستر دو واقعیت اساسی و انکار ناپذیر فوق، تاریخ کشور شاهد خشونت ها، زورگوئی ها، شورش ها،

جنگ ها، قتل و قتال ها، بغاوت ها، و زد و خورد هائی بوده است که در نتیجه طبیعت خشن اجتماع فیودالی/ملک الطوایفی، خواهشات خودمختاری مالکین و خوانین محلی، سرکشی سران اقوام و قبایل از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی، تحریکات بیرونی، و مظالم حکمرانان بی تدبیر و جاه طلب اتفاق افتاده اند. (به طور ضمنی باید گفته آید که اینها همه (خاصاً استفاده از قوه قهریه) پدیده هائی اند که مختص به افغانستان نبوده بلکه در طول تاریخ جبراً با فراشد ملت-سازی در سراسر جهان همراه بوده اند.)

۴. جغرافیائی که قلمرو افغانستان امروز را تشکیل می دهد، سرزمینی است کوهستانی، قطعه قطعه و محصور،

دارای طبیعتی فقیر، بارندگی ناکافی، تکنولوژی تولیدی عقب افتاده، بهره دهی و مولدیت اقتصادی پائین، و نفوسی اکثرأ بیسواد و ساده فکر. این خصوصیات طبیعی و قسماً ساخت دست بشر شده اند تا اولاً همه بخش های این سرزمین با معضله فقر و تنگدستی دست به گریبان باشند؛ و ثانیاً هیچ بخشی یا منطقه ای از

کشور قابلیت بقای اقتصادی مستقلانه را نداشته و هر منطقه ای برای تکافوی احتیاجات حیاتی خود به مناطق دیگر محتاج و متکی باشد.

این چهار واقعیت اساسی در عین حالی که کار ایجاد اجماع و وحدت نظر را در سطح ملی با اشکال مواجه می سازند، حفظ تمامیت ارضی و موجودیت افغانستان را به حیث یک واحد سیاسی مشخص و مستقل در منطقه سهولت می بخشند. در حالی که واقعیت های اول، سوم، و (تا حدی) چهارم کار ملت سازی را در افغانستان پیچیده و بغرنج می سازند، واقعیت دوم (یعنی تجارب و زندگی باهمی تاریخی و احساس مشترک مردم در قبال مالکیت سرتاسری قلمرو افغانستان) می تواند کشور را به طور بالقوه و بالفعل در راه حفظ تمامیت ارضی و رسیدن به وحدت نظر در سطح ملی (وحدت ملی) مدد رساند، مشروط بر این که عارضه های ناگوار ناشی از این واقعیت ها با دقت شناسائی شوند و راه های علاج هریک به طور دقیق و مؤثر سراغ گردند.

در این شکی نیست که ترکیب اثرات و تبعات این واقعیت های چهارگانه، در شرایط کنونی افغانستان، جهان، و منطقه مدیریت سیاسی کشور را به امری بس بغرنج، مشکل و حساس مبدل ساخته است. مدیریت سالم این وضع بغرنج و حساس، این ضرورت میرم را ایجاد کرده است که رهبران کشور چه در سطح ملی و چه در سطح محلی، عملاً از قالب ملحوظات و منافع قومی خارج شده و به منافع و سرنوشت «ملتی» بیندیشند که افراد آن، هنوز در قفس تاریک گذشته زندگی کرده و خود و امنیت خود را در آئینه مخدوش «قوم و عشیره» شناسائی می کنند. نبود رهبری با چنین ذهنیت، درایت، و اعتبار یکی از معضله های عمده ای است که سبب می شود تا افغانستان نتواند خود را از دایره شیطانی بحرانی که از چهل سال به اینسو در آن دست و پا می زند، نجات بخشد.

میرهن است که از جمله چهار واقعیت فوق، سه واقعیت آن زمینه را برای نفاق افگنی ها و تخریبکاری های دشمنان افغانستان و تطبیق اغراض بیرونی مساعد می سازند:

نخست، آنانی که چشم حرص به افغانستان دوخته اند، توانسته اند و در آینده نیز خواهند توانست از تفاوت های ظاهری و تصویری (مثلاً نژاد و کیش و زبان) میان مردم افغانستان به نفع اهداف شوم خود سود برند و مانع ارفاق و اجماع در سطح ملی شوند.

دوم، مظالم گذشته (خاطرات آنچه به نام کله منارها شهرت یافته است) می توانند مردم افغانستان را در برابر هم به خصومت و عدم اعتماد بر انگیزند و سبب شوند تا در نتیجه دوام زندگی در زندان روانی تاریخ گذشته، امروز را به فراموشی بسپارند و آینده را در مقبره گذشته قربانی نمایند. (چه بسی انرژی فکری که امروز سادوگونه در امر جدل بالای تاریخ، و پرخاش به گذشته و گذشتگان، به هدر می رود!)

سوم، فقر و شرایط ناگوار اقتصادی (توأم با ازدیاد روزافزون نفوس، مهاجرتها و تخلیه دهات، توسعه زندگی شهری و خرابی وضع محیط زیست و آب و هوا) می تواند از طریق تأثیرات سه گانه ذیل بر امکان و روند وحدت ملی تأثیر سوء وارد کند:

الف) فقر و محرومیت اقتصادی می تواند رقابت های خصمانه گروه های بشری (اقوام) را در ارتباط با منابع محدود اقتصادی (زمین و آب و معادن و جنگلات) شدت بخشیده و منجر به تشدید خصومت های قومی، و بالنتیجه نفاق و بی امنیتی، شود؛

ب) دوام فقر، عدم اقدام در جهت تأمین رشد اقتصادی، و نبود فرصت های کاری می تواند اقتصاد ولایات مرزی کشور را بالاتر از حد لازم به کشورهای همسایه وابسته ساخته و تأمین امنیت و کنترل سرحدات

کشور را مشکل تر و بدنه وحدت ملی را مصدوم سازد (این مطلب در روشنی این حقیقت که ۱۲ ولایت افغانستان و ۸۸ ولسوالی آن با ممالک همسایه هم مرز اند، اهمیت خاص امنیتی/ستراتژیک کسب می کند)؛ و (ج) نبود یک قاعده مالیاتی وسیع در داخل کشور و هزینه های روزافزون دولتی (من جمله برای تمویل سکتور امنیت) سبب می شود تا اتکای حکومت مرکزی به منابع مالی خارجی بیش از پیش افزون و افزون تر شود. اتکای مضاعف به منابع مالی خارجی، جار و جنجال های توزیعی (distributive) این منابع را در میان اقوام و گروه ها شدت بخشیده و می تواند امر رسیدن به ارفاق و توافق ملی، و در نتیجه حفظ وحدت ملی، را با مشکل مواجه سازد. بدین ترتیب، بدیهی است که وابستگی های ولایات مرزی به همسایگان و اتکای حکومت مرکزی به منابع مالی خارجی می توانند زمینه را برای موفقیت تحریکات، توطئه ها، و مداخلات بیرونی فراهم آورده و امر مهم اجماع و وحدت ملی را با اشکال و خطرهای غیرقابل مدیریت مواجه سازد.

با این آسیب شناسی مختصر و با درک عارضه هائی که از حقایق چهارگانه فوق ناشی می شوند، یک بار دیگر بیجا نخواهد بود اگر این سؤال مطرح می شود: «چه باید کرد؟» به عبارت دیگر، چگونه می توان بر اشکالی که در سر راه وحدت ملی کشور در کمین نشسته و منتظر فرصت اند، غالب آمد، و چگونه می توان از فرصت هائی که در این زمینه وجود دارند در راه حفظ و استحکام این وحدت استفاده کرد؟

با احترام

محمد ولی نیستانی